



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۳۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ (۹۱) عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۹۲﴾ قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئُنِي مَا يُوعَدُونَ ﴿۹۳﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۹۴﴾ وَإِنَّا عَلَى أَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿۹۵﴾

عناصر محوری سور مکی و سوره «مؤمنون»

چون سوره مبارکه «مؤمنون» در مکه نازل شد و همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید عناصر محوری سور مکی اصول دین است، در این سوره اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت مبسوطاً بیان شده و بیان می شود و در کنارش تبشیر و انذار هم هست یعنی حکمت نظری با حکمت عملی آمیخته است آنها را دعوت می کند به پذیرش حق بعد از روشن شدن آن، بعد انذار می کند که اگر حق بعد از روشن شدن مورد پذیرش اینها نشد مورد عذاب الهی اند.

جدال احسن قرآن با مشرکان درباره ربوبیت عالم

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم هم ناظر به وضع موجود جامعه است هم به طور کلی اصولی را تبیین می‌کند. وضع موجود در جامعه جاهلی غالباً شرک بود نه الحاد گاهی هم مسئله الحاد را مطرح می‌کردند ولی غالباً مسئله شرک مطرح می‌شد چون آنچه مبتلا به جامعه جاهلی بود همان جریان مشرک بودن آنها بود یعنی آنها معتقد بودند واجب‌الوجود موجود است و در وجوب وجود شریکی ندارد معتقد بودند آن واجب‌الوجود خالق کل است و شریکی ندارد و معتقد بودند آن واجب‌الوجود که خالق کل است مدیر کل است ربّ الأرباب است و شریکی ندارد منتها مقاطع جزئی جهان خلقت را «ارباب متفرّقون»^۱ اداره می‌کنند برای انسان يك ربّ است برای حیوان يك ربّ است برای آسمان يك ربّ است برای زمین يك ربّ است همین طور «ارباب متفرّقون» دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، چون آیات قرآن چند طایفه است يك بخش مربوط به همین اثبات توحید الهیّت است که اول اقرار می‌گرفت که ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۲ در همین سوره مبارکه «مؤمنون» از آیه ۸۴ به بعد همه‌اش اقراری است که از آنها گرفته شده. این مسلم بودن عندالخصم قیاس را قیاس جدلی می‌کند منتها این يك مطلب چون هم معقول است و هم مقبول می‌شود جدال احسن که از ضعف فکری مخاطب کسی سوء استفاده نکرده و نمی‌کند فرمود: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ اینجا مطالبی است حق و مورد قبول.

۱. رک: سوره یوسف، آیه ۳۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

تفاوت برهان با جدال احسن در مباحث اعتقادی

اینکه می‌بینید در کتابها می‌گویند «لئن سَلَّمْنَا» یعنی تنزّل از برهان به جدل است وگرنه در مسئله برهان که «سَلَّمْنَا» و «لا نَسَلِّم» مطرح نیست چه قبول چه نکول، برهان حرف خودش را می‌زند اینکه می‌بینید بعد از اینکه تحقیق دقیق به عمل آمده می‌گویند «و لئن سَلَّمْنَا» یعنی اگر تنزّل بکنیم از برهان به جدل پردازیم باز هم حق با ماست وگرنه در مسائل برهانی که تسلّم مطرح نیست.

بنابراین اگر وضع موجود جاهلی باشد این است اما برهان که کاری به وضع موجود ندارد در روزگار گذشته کهن یا آینده الی یوم القیامه اگر فکری پیدا شد - معاذ الله - گفت خدایی نیست شما چه دلیلی دارید بر اثبات او؟ (این يك) و اگر گفته شد که خدا شريك دارد شما چه دلیل دارید بر نفی او؟ (این دو) کتابی که برای گذشته و آینده است الی یوم القیامه همه معارف را به همراه دارد بخشی از آیات که جهان‌بینی توحیدی را طرح می‌کند چه قائلی داشته باشد چه نداشته باشد چه در حجاز چه در غیر حجاز این است که می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۳ این نکره در سیاق نفی است یعنی خدا حقیقت بی‌مانند است نه دو فرد از يك نوع نه دو نوع از يك جنس نه دو جنس متوسط در تحت جنس عالی اصلاً او شريك‌پذیر نیست. دقیق‌تر از این ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ همان آیات اوایل سوره مبارکه «آل عمران» است که گذشت ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۴ اصلاً الوهیت، شهادت می‌دهد که تعدّدپذیر نیست مگر می‌شود ما دوتا نامتناهی داشته باشیم آنکه محدود و متناهی است که خدا نیست خدا آن است که حقیقت نامتناهی باشد خب دوتا نامتناهی اصلاً فرض محال است نه اینکه فرض محال باشد.

۳. سوره شوری، آیه ۱۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

آن دو روایت نورانی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در کتاب صلات در باب ذکر در معنای «الله اکبر» نقل کرد - چون کتاب الصلاة وسائل احکام صلات را دارد (يك) کتاب ذکر را دارد (دو) کتاب دعا را دارد (سه) کتاب قرآن را دارد (چهار) این بحثهایی که مربوط به قرآن است مربوط به دعاست مربوط به ذکر است اینها تبرکاً در کتاب صلات آمده - وجود مبارك امام صادق سؤال می کند «الله اکبر» یعنی چه؟ آنها عرض کردند «الله اکبر من کل شیء» خدا از هر چیزی بزرگ تر است فرمود: «حَدَّثَنِي» مگر چیزی هست که خدا از او بزرگ تر باشد اگر خدایی هست و چیزی هست پس هم خدا محدود است هم آنها محدود، عرض کرد پس معنای «الله اکبر» چیست؟ فرمود: «الله اکبر من أن یوصف». ^۵ خب اینها در حدّ «لا تنقض اليقين أبداً بالشك»^۶ نیست که با پنج شش سال درس خواندن حل بشود اینها جان کندن می خواهد که یعنی چه؟ «الله اکبر من أن یوصف» یعنی چه؟ آن هم قضیه موجهه معدولة المحمول است یا سالبه محصله؟ «الله اکبر من أن یوصف» یعنی «الله لا یوصف» به نحو قضیه موجهه المعدول یا «لیس له صفة» به نحو سالبه محصله کما هو الحق؟ خب این معانی از همین آیات برمی آید که ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾.^۷

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۸ اصلاً الوهیت شهادت می دهد که دو بردار نیست نه اینکه خدا زبانی گفته ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ تا اشکال مطرح بشود که اتحاد شاهد و مدّعی است^۹ خود خدا مدّعی وحدت است بعد خودش هم دارد شهادت می دهد این چه شهادت مسموعی است؟! سخن از شهادت قولی نیست آن مرحله نازله است شهادت به این

۵. الکافی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۱.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۷. سوره شوری، آیه ۱۱.

۸. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۹. ر.ک: التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۱۶۹.

است که اصلاً الهیّت دو بر نمی‌دارد مگر می‌شود ما دو نامتناهی داشته باشیم؟! خب این براهین مربوط به کلّ جهان‌بینی است که اصلاً الوهیّت تعدّدپذیر نیست ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ از این قبیل است ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ از این قبیل است ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^{۱۰} از این قبیل است صمدیّت او از این قبیل است. چیزی که جای خالی دارد دیگری آن جای خالی را پر کرده که این صمد نیست اگر صمد است کمبود ندارد اگر ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ که نکره در سیاق نفی است معادل ندارد. فرض بکنیم گوشه‌ای در جای دیگری يك خدای دیگری است و يك دستگاه دیگری دارد، این آیات، همه نافی آنهاست. در جاهلیّت این گونه از افکار بلند نبود ولی قرآن همه معارف را برای همه بشر الی یوم القیامه آورده که اینها دسته اول آیات توحید است.

بطلان ادعای تفویض در ربوبیت عالم

دسته دوم آیاتی است که مربوط به جامعه جاهلی حجاز و امثال آنهاست که اینها معتقد بودند خدا واجب‌الوجود است شريك ندارد خالق کل است شريك ندارد ربّ الأرباب است شريك ندارد منتها ارباب متفرقه دارند اداره می‌کنند. در این زمینه آیات فراوانی است که بیشترین آیات مربوط به جاهلیّت حجاز این بخش از آیات است که شما این آله را که ربّ می‌دانید اینها چه کاره‌اند؟ آیا خدا کار را به اینها تفویض کرده است که دو برهان بر استحاله هست يك موجود حقیر محض نمی‌تواند مستقل باشد و از آن طرف به لحاظ مبدأ فاعلی، خدای سبحان که قدرتش نامتناهی است و این ذاتی اوست نمی‌توان فرض کرد که او مغلول‌الید باشد نه از او می‌شود کاست نه بر این می‌شود افزود هم تفویض امر به موجود ممکن مستحیل است هم قدرت نامتناهی و ذاتی حق اجازه تفویض نمی‌دهد پس تفویض چه در نظام تکوین و چه تفویضی که در مقابل جبر است مستحیل است نه بد است بلکه محال است (این دو). اینها که

۱۰. سوره اخلاص، آیه ۴.

معتقد به ربوبیت این آلهه بودند اینها را مستقل می‌پنداشتند دیگر آن تحلیل عمیق که اینها فقیر محض اند و ذاتاً نیازمند به حق اند را که درك نمی‌کردند اینها را مستقل می‌پنداشتند. اگر تفویض بود بر فرض محال، هیچ کدام از این براهین توحیدی مزاحم نبود نه برهان توحیدی [آیه ۲۲] سوره مبارکه «انبیاء» نه این برهان توحیدی سوره مبارکه «مؤمنون» نه آن ﴿إِذَا لَبْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾^{۱۱} سوره مبارکه «اسراء» هیچ کدام تام نیست چرا؟ برای اینکه از آن دوتا محال که بگذریم خدای سبحان که واحد هماهنگ کننده است کارها را با هماهنگی، تفویض این ارباب متفرقه کرده است آن وقت چه محذوری دارد؟! علم را خدا داد قدرت را خدا دارد رهبری را خدا داد مدیریت را خدا داد و خداوند کارها را مشخص کرده آن وقت هر الهی کار خودش را هماهنگ با دیگری انجام می‌دهد.

اگر این چهار فرشته - معاذ الله - ارباب متفرقه بودند الآن حیات را به اسرافیل داد مرگ را به عزرائیل (سلام الله علیهما) داد علم را به جبرئیل داد کیل و اقتصاد و رزق و روزی مردم را به میکائیل داد اما نه به نحو تفویض؛ در همه امور فیض او «داخل فی الأشياء لا بالممازجة»^{۱۲} اگر جبرئیل وحی می‌آورد علم می‌آورد به جبرئیل می‌گوید: «ما اوحیت اذ اوحیت ولكن الله اوحی» اگر عزرائیل (سلام الله علیه) قبض روح می‌کند می‌فرماید: «ما أَمَتَّ إِذْ أَمَتَّ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمِيتُ وَأَمَاتُ» و اگر اسرافیل در مسئله قیامت این کار را می‌کند و اگر میکائیل رزق را زیاد می‌کند همه همین طور است هیچ کدام نیستند مگر اینکه مجاری اراده خدای سبحان اند شما در زیارت جامعه هم درباره ائمه (علیهم السلام) مثل همین کاری که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل که گردانندگان عالم اند می‌خوانید می‌فرماید مقدرات الهی با دست شما انجام می‌گیرد یعنی اگر شما شفا دادید «و ما شَفَيْتُ إِذْ شَفَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ شَفَىٰ»

۱۱. سوره اسراء، آیه ۴۲.

۱۲. رک: الکافی، ج ۱، ص ۸۶؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۰۶.

خب چطور جبرئیل می تواند این کارها را انجام بدهد آن که بالاتر از جبرئیل است نمی تواند این کارها را انجام بدهد
خب اینها که اسمای الهی را از مقام آدمیت یاد گرفتند.

ادله قرآنی بر بطلان ادعای تفویض

بنابراین اگر - معاذ الله - تفویض به این معنا باشد که خدا کارها را به اینها واگذار کرده باشد به نحو تفویض،
دیگر نه برهان سوره «انبیاء»^{۱۳} تام است نه برهان سوره «اسراء»^{۱۴} تام است نه برهان سوره «مؤمنون» برای اینکه
کجایش ناهماهنگی پیش می آید آن واحد هماهنگ کننده - معاذ الله - کارها را تقسیم کرده به نحو تفویض ولی
مشرکین قائل به این نبودند نه تنها تفویض محال است مشرکین قائل بودند که اینها در این کارها مستقل اند چون
قائل اند که اینها در این کارها مستقل اند خدای سبحان می فرماید چه کسی به این ارباب اذن داده؟! اینها که سیمتی
ندارند آن آیه سوره مبارکه «سبا» را که خواندیم فرمود: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ (یک) ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ﴾
(دو) ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾^{۱۵} (سه) نه مظاهره دارند نه مشارکه دارند نه استقلال دارند اینها هیچ کاره اند می ماند
مسئله شفاعت، شفاعت هم که خدا به اینها اذن نداد مشکل جاهلیت حجاز این بود که اینها ارباب متفرقه را مقرب
إلى الله می دانستند ﴿إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^{۱۶} شفیع می پنداشتند ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^{۱۷} به اذن خدا نبود
مستقل بود وقتی مستقل شد معلوم می شود این کارها را با علم خودشان انجام می دهند چون این کارها را با علم

۱۳. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۱۴. سوره اسراء، آیه ۴۲.

۱۵. سوره سبا، آیه ۲۲.

۱۶. سوره زمر، آیه ۳.

۱۷. سوره یونس، آیه ۱۸.

خودشان انجام می دهند ﴿لَفَسَدَتَا﴾^۱ در سوره «انبیاء» تام است ﴿إِذَا لَا بُتَعُوا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾^۲ در سوره مبارکه «اسراء» تام است ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ در آیه محل بحث تام است برای اینکه اینها مستقلاً دارند کار انجام می دهند خب اگر مستقلاً دارند کار انجام می دهند هر کدام از اینها ذاتی دارد و وصفی دارد دیگر نمی شود گفت که اینها دو ذات دارند ولی يك وصف مشترك مگر اینها دو فرد يك نوع اند مگر اینها دو نوع يك جنس اند مگر دو جنس تحت جنس عالی اند که تا بشود ترکیب دو ذات مستقل اند و بسیط، اگر دو ذات مستقل بسیط اند و جامع ندارند و صفات آنها هم عین ذات آنهاست، دو علم دارند دو قدرت دارند دو حکمت دارند آن وقت اول تنازع است.

تنافی جهان بینی توحیدی با ادعای تفویض

بنابراین بر اساس آن جهان بینی کلی فرمود: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳ دیگر فرض اینکه در گوشه دیگری يك عالم دیگری باشد با این موجه کلیه ای که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ سازگار نیست. اگر گوشه دیگری باشد و عالم دیگری باشد و خدای دیگری نه آن خداست نه این خدا چون هر دو محدودند شیء محدود صمد نیست شیء محدود واجب الوجود نیست شیء محدود الله نیست پس بنابراین این مقامها باید از هم تفکیک بشود در مقام اول که توحید مطلق است آیاتی نظیر ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۴ یا صمدیت او ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۵ یا ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۶ اینها مطرح است. آیاتی که مربوط به وضع آلوده جاهلیت کهن است فرمود اگر دو خدا باشد، چون اینها معتقد معتقد بودند که ارباب متفرقه دارند این جهان موجود را اداره می کنند آن وقت همه این آیات درست در می آید یعنی

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۲.

۳. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۴. سوره اخلاص، آیه ۴.

۵. سوره شوری، آیه ۱۱.

۶. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

این براهین سه گانه درست در می آید. دقیق تر از همه همان سوره مبارکه «اسراء» بود که گذشت در سوره «اسراء» دارد ﴿إِذَا لَابَتَّعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾ اینها اگر مستقل باشند دست درازی به ذی العرش می کنند چون هر کدام می خواهد کار خودش را انجام بدهد شما که می گوید ربوبیت او مستقل است علمش هم که مستقل است تفویضی هم که در کار نیست خب این دست درازی می کند به آن بالا برای اینکه هر موجودی می خواهد کار خودش را انجام بدهد چه دیگری بخواند چه نخواهد چه خدا بخواند چه نخواهد ﴿إِذَا لَابَتَّعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾ که در سوره مبارکه «اسراء» بود ناظر به همین بخش است آیه ۴۲ سوره مبارکه «اسراء» این بود ﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَابَتَّعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾ پس تفویض در کار نیست که بگویم کارها را خدا به اینها تفویض کرده چون تفویض بر فرض محال هیچ کدام از این مشکلات را ندارد خدا بر فرض اینکه این محال ممکن باشد تفویض ممکن باشد کارها را هماهنگ به این بتها واگذار کرده هر کدام وظیفه خودشان را انجام می دهند دیگر فسادى در عالم نیست اما آنچه اینها می گویند سخن از تفویض نیست سخن از استقلال است چون سخن از استقلال است هر موجودی کار خودش را می خواهد انجام بدهد چه مطابق دیگری باشد چه نباشد لذا دست درازی به اراده خدا هم خواهند کرد او منزّه از شريك است منزّه از آن است که کسی بتواند به او دست درازی کند.

پرسش: ...

تبیین حقیقت اختیار

پاسخ: اختیار که هست ولی اختیار بین جبر و تفویض است «مویی نجند از سر ما جز به اختیار» اما «آن اختیار هم به کفر اختیار او» این طور نیست که ما در اختیار، مختار باشیم ما اگر بخواهیم کاری را بی اختیار انجام بدهیم محال است اگر طنز است با اراده است اگر جدّ است با اراده است اصلاً «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مَخْتَاراً» انسان مجبور است که

آزاد باشد انسان را آزاد آفریدند آزادی ما نسبت به افعال ماست اما آزادی ما آزاد نیست ما را آزاد خلق کردند ما نمی‌توانیم بدون آزادی کار بکنیم این چنین نیست که آزادی ما هم در اختیار ما باشد اختیار ما هم در اختیار ما باشد این مؤکد اختیار است منتها اختیار غیر از تفویض است چه اینکه اختیار غیر از جبر است؛ جبر محال، تفویض محال، «امر بین الأمرین»^۱ که اختیار است حق است.

دعای اولیا برای مصونیت در برابر نزول عذاب بر مجرمین

وقتی نوبت براهین تمام شد چون حکمت عملی را با حکمت نظری کنار هم ذکر می‌کنند بشیر و نذیر است فرمود: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ خدا برای خود شریک نمی‌بیند و شریک نمی‌داند چون نمی‌داند نیست در بعضی از امور است که می‌گویند «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود»^۲ حالا شما نیافتی شاید باشد شما نیافتی این سخن درست است که اگر کسی ندانست دلیل بر نبود آن معلوم نیست اگر کسی نیافت دلیل بر نبود آن شیء نیست «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود» این قاعده درست است اما این قاعده دربارهٔ ممکنات است نه دربارهٔ واجب اگر خدا چیزی را ندانست معلوم می‌شود نیست دیگر اگر خدا چیزی را نیافت معلوم می‌شود نیست دیگر چون عدم محض است دیگر اگر هم باشد او باید آفریده باشد لذا قرآن کریم در مسئلهٔ توحید و مانند آن می‌گوید که حرفی می‌زنید که خدا نمی‌داند یعنی نیست ﴿اتَّبِعُوا اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾^۳ چیزی می‌گویید که خدا نمی‌داند یعنی نیست عدم علم خدا یعنی آن شیء معدوم است عدم وجدان خدا یعنی آن شیء معدوم است اگر خدا ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ است می‌گوید من شریک ندارم یعنی نیست دیگر چون علم نامتناهی که خلاف‌بردار نیست محدود نیست (این يك).

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۴ و ۴۵۱.

۲. مجموعة الرسائل التسعة، ص ۱۲۳.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

نحوه دلالت علم ذاتی خداوند بر نفی شریک

مطلب دیگر آن است که این ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ ارشاد به نفی موضوع است و گرنه علم به غیب بما آنکه غیب تعلق نمی گیرد اگر گفته می شود این شخص یا فلان نبی عالم به غیب است یعنی آن مطلبی که برای دیگران غیب است برای حضرت غیب نیست و گرنه غیب بما آنکه غیب که تحت علم قرار نمی گیرد علم، کشف است حضور است ظهور است شهود است اگر درباره ذات اقدس الهی می گویند: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ یعنی جهان که نسبت به شما [مخلوقات] به دو بخش تقسیم می شود بخشی غیب است بخشی شهادت کل نسبت به ذات اقدس الهی عالم شهادت است لذا کل شیء مشهود اوست اگر کل شیء مشهود او بود غیب و شهادت نداریم پس او عالم الشَّهَادَةِ است این غیب و شهادتی که نسبت به شماست نسبت به ذات اقدس الهی نیست که ارشاد به نفی موضوع است. ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ شما خدا را وصف کردید به اینکه - معاذ الله - شریک دارد مثیل دارد عدیل دارد ﴿بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾^۴ است خدا منزّه از همه این اوصاف شرك آلود شماست.

تبیین دو سویه بودن مفهوم ظلم

حالا نوبت به انذار و تهدید می رسد به پیامبرش (علیه و علی آله آلاف التَّحِيَّةِ و الثَّناء) فرمود: ﴿قُلْ﴾ این کلمه ﴿رَبِّ﴾ را تکرار می کند برای اینکه در حال استغاثه هر چه انسان بیشتر تکرار بکند معلوم می شود مُستغیث تر است که گاهی می گویند «رب، رب، رب» یا «یا الله، یا الله» ده بار می گویند بر اساس همین جهت است ﴿قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيتُنِي مَا يُوعَدُونَ﴾ خدایا! شما خیلی از امور را به آنها وعید دادی ایعاد کردی تهدیدشان کردی اگر بخواهی آنچه را که نسبت به اینها تهدید کردی وعیدشان دادی به من نشان بدهی که من شاهد تعذیب آنها باشم من را نجات بده!

۴. سوره انعام، آیات ۱ و ۱۵۰.

﴿إِنَّمَا تُرِيدُ مَا يُوعَدُونَ * رَبِّ﴾ باز تکرار ﴿رَبِّ﴾ برای همین جهت مذکور است ﴿رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ﴾ اینها به خودشان ظلم کردند به دین ظلم کردند مرا در بین اینها قرار مده.

در بحثهای دیگر که خداوند گناه را ظلم می داند در بخشهایی از آیات دارد که اینها به خودشان ظلم می کنند

﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۵ این بحث هم از لطایف قرآن کریم است که قبلاً هم داشتیم که اینها

به خودشان ظلم می کنند این به خودشان ظلم می کنند نیاز به يك تدبّر جدید دارد و آن این است که بعضی از

مفاهیم اند که دوتایشان یکجا جمع می شوند مثل عالم و معلوم، عاقل و معقول، مُحَبِّ و محبوب اینها با هم جمع

می شوند يك شخص ممکن است که مُحَبِّ خودش باشد عالم به خودش باشد عاقل خودش باشد اتحاد عاقل و معقول،

عالم و معلوم، مُحَبِّ و محبوب اینها ممکن است اما بعضی از مفاهیم اند که حتماً تعدّدپذیرند مثل علّت و معلول، خالق و

مخلوق، محرّک و متحرّک يك شیء نمی شود خالق خودش باشد علّت خودش باشد محرّک خودش باشد حتماً دو چیز

لازم است پس بعضی از مفاهیم اند که اجتماع آنها ممکن است چون متقابل نیستند بعضی از عناوین و مفاهیم است

که حتماً کثرت می خواهند. مسئله ظلم از این قبیل است ظالم و مظلوم دو مفهومی است که یکجا جمع نمی شود زیرا

ظالم مرزی دارد مظلوم محدوده ای دارد اگر کسی از قلمرو خود تجاوز کرد به محدوده دیگری رسید می شود ظلم، پس

ظلم در جایی است که ظالم حدّی دارد (يك) مظلوم مرزی دارد (دو) این ظالم از مرز خود تعدّی کرده به محدوده

مظلوم رسیده (سه) اگر این سه عنصر فراهم شد می شود ظلم اگر ما يك شیء داشتیم مثل الف خب الف يك حدّ

خاصّ خودش را دارد سر جای خودش است دیگر، دیگر ظلم معنا ندارد.

اینکه خدا می‌فرماید گنهکار به خودش ظلم کرده^۶ این یعنی چه؟ ما دو خود داریم يك خود حیوانی که هم وهم و خیال در اختیار ماست هم شهوت و غضب در اختیار ماست که این خدا به ما داد به حسب ظاهر، ملك ما کرده به حسب ظاهر و يك خود انسانی داریم که ﴿نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾^۷ است آن را به ما نداد، نداد یعنی نداد! امانتاً نزد ماست آن همان روح ملکوتی انسانی است. ما اگر در محدوده حیوانی به دستور آن انسانیتیمان حرکت کردیم می‌شویم انسان عادل ولی اگر در محدوده حیوانی از مرز بیرون رفتیم از حیوانیتیمان بیرون رفتیم آن محدوده انسانیت را هم به دام کشیدیم گفتیم تو هم مثل ما باش به فکر ما باش وارد محدوده آن انسانیت شدیم به او ظلم کردیم این امانت خداست اینکه برای ما نیست چون برای ما نیست به او ستم کردیم شما می‌بینید در سوره مبارکه «آل عمران» يك نحو حرف دارند در سوره مبارکه «حشر» يك طور دیگر حرف دارند در سوره مبارکه «حشر» می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۸ خدا يك عده را از یاد خودشان برده اینها به یاد خودشان نیستند اصلاً درباره همین گروه در سوره مبارکه «آل عمران» فرمود اینها فقط فکر خودشان اند ﴿أَهْمَتَهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾^۹ همین که صحبت جبهه و جنگ و دفاع مقدس می‌شود اینها به فکر خودشان اند خب همین که در سوره «حشر» خدا فرمود اینها خودشان را فراموش کردند در آن سور می‌فرماید اینها فقط به فکر خودشان اند خب این خود حیوانی است که به فکر او هستند آن خود انسانی است که او را فراموش کردند. آن برای ما نیست که او را به هر جا بخواهیم ببریم ما امانت داریم اگر بر خلاف حق عمل کردیم به او ظلم کردیم لذا این تعبیر که به خودش ظلم کرده در تعبیرات عرفی

۶. سوره بقره، آیه ۵۷؛ سوره نحل، آیه ۳۳.

۷. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۸. سوره حشر، آیه ۱۹.

۹. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

ممکن است بر اساس مسامحه باشد ولی در تعبیرات قرآن کریم که منزّه از تسامح و تساهل است این دقیقاً سخن می‌گوید معلوم می‌شود يك روح است که امانت الهی است به ما داده شد تمليك نکرد ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^{۱۰} که ما امین خداییم باید این امانت را صاف تحویل او بدهیم «روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم»^{۱۱} و يك وقت است که انسان - خدای نکرده - تعدّی می‌کند. اینکه خدا می‌فرماید ظلم می‌کنند هم ظلم به خودشان است هم ظلم به دین است و مانند آن.

رسالت انسان در برابر دشمنان داخلی و خارجی

بعد فرمود: ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ﴾ این کلمه «وَعَدَ» به معنای وعید هم هست منتها غالباً در وعید باب افعال به کار می‌رود می‌گویند «أوعد» برای وعد ثلاثی مجرد به کار می‌برند ولی خود ثلاثی مجرد برای هر دو هم آمده ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ﴾ ما حتماً می‌توانیم این کار را انجام بدهیم ما مدّتی برهان اقامه می‌کنیم ولی شما که پیغمبری (عليك و على آلك السلام) و دیگران هم باید به شما تأسی کنند چطور با مردم رفتار می‌کنی پس سه مطلب شد: مطلب اول آن مسئله برهانی است که فلسفی و کلامی است که تام بود مطلب دوم تبشیر و انذار است که فرمود به دست خداست مطلب سوم این است که شما چطور با مردم رفتار می‌کنید شما يك وقت با بیگانه‌ها و برون‌مرزی سر و کار دارید این بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»^{۱۲} این از بیانات نورانی حضرت است در نهج‌البلاغه فرمود سنگ را از همان‌جا که آمد برگردان این دفاع مقدس هشت ساله همین بود دیگر این چنین نیست که حالا بیگانه سنگ بزند جایی را منفجر بکند و کشور آرام بنشیند اینجا جای

۱۰. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۱۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۳۵۱.

۱۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۴.

سکوت نیست «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» مَلَّتْ ستم‌پذیر يك مَلَّتْ ذلیل و فرومایه است فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ»^{۱۳} فرمود مَلَّتْ پست و فرومایه است که ستم‌پذیر است و گر نه مگر می‌شود آدم ستم را قبول بکند خب نسبت به بیگانه «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» اما نسبت به آشنا و خودی و درون چطور رفتار بکنیم بالأخره اختلاف هست اختلاف نظر هست اختلاف سلیقه هست گاهی کینه هست گاهی بدرفتاری هست ما در جامعه‌مان با مردم چطور رفتار بکنیم؟

فرمود وظیفه‌ی اوّلی شما این است که با بد نجنگید با بدی بجنگید این از لطیف‌ترین معارف قرآن کریم است با مختلف نجنگید با اختلاف بجنگید ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾^{۱۴} نه «السیء» نه طرف بد را از پا در بیاورید بدی را از پا در بیاورید این می‌شود جامعه‌ی متمدّن. خب کمتر خانواده‌ای است که فامیلها اختلاف نداشته باشند کمتر ارحامی است که اختلاف نداشته باشند کمتر قبیله‌ای است که اختلاف نداشته باشند فرمود با اختلاف مبارزه کنید نه با طرف اختلاف با سیء و با آدم بد نجنگید با بدی بجنگید ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾ مردان الهی را هم وصف می‌کند در آیات دیگر که ﴿يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾^{۱۵} اگر جامعه‌ی ما این چنین باشد دیگر در دادگستریها پله‌هایش پر از مزاحمها و شکایت‌کننده‌ها و اینها نیست مواظب گفتارمانیم رفتارمانیم کمی تحمل می‌کنیم اگر کسی حرف تندی به ما زدند فوراً پرخاش نمی‌کنیم اگر کسی بی‌مهری کرد فوراً درصدد کیفر نیستیم آن وقت جامعه می‌شود جامعه‌ی متمدّن شما می‌بینید غالب این دعاوها برای اینکه کسی حرفی زد حالا عصبانی بود دیگری فوراً درصدد انتقام است فرمود: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾ این دو نکته را دارد: یکی اینکه اولاً با بد به جنگ نیفت البته بدِ خودی

۱۳. نهج‌الْبلاغه، خطبه ۲۹.

۱۴. سوره مؤمنون، آیه ۹۶.

۱۵. سوره رعد، آیه ۲۲.

یعنی بدِ داخلی برادرِ مسلمان یعنی اگر بدی دیدی با بدِ جنگ نکن با بدی جنگ بکن (این يك) و جنگ با بدی هم روشهای متعدّد دارد بهترین روش را انتخاب بکن (دو) «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ الْحَسَنَةُ السَّيِّئَةُ» نیست «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» است نه با خوبی، بدی را برطرف کن با خوب‌ترین روش بدی را برطرف کن این می‌شود جامعه‌متمدّن.

آثار عقلانیت و اخلاق در جامعه اسلامی

اگر جامعه این‌چنین شد حضرت ظهور می‌کند بارها به عرضتان رسید تا عقل جامعه کامل نشود حضرت ظهور نمی‌کند آن وقت الآن اگر جامعه هفت میلیارد است اداره هفت میلیارد آدم عاقل سخت نیست مگر با کشتن حضرت جامعه را اداره می‌کند؟! غرض این است که برون‌مرزی ما يك وظیفه دیگر داریم فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»^{۱۶} اما با درون‌مرزی با برادران خودمان چطور رفتار بکنیم با برادران خودمان که همه شیعه‌ایم قرآن را قبول داریم عترت را قبول داریم همه‌مان اهل حریم همه‌مان اهل نماز جماعتیم با یکدیگر چطور رفتار بکنیم؟ اولاً مواظب زبانمان باشیم که کسی را نرنجانیم بر فرض اگر کسی ما را رنجاند ما دو طریق داریم: با او درگیر نشویم با بدی درگیر بشویم (يك) آن هم با بهترین روش که او را جذب می‌کنیم (دو) فرمود: «عَجَبْتُ لِمَنْ يَشْتَرِي الْعَبِيدَ بِمَا لَهُ فَيَعْتَقَهُمْ كَيْفَ لَا يَشْتَرِي الْأَحْرَارَ بِحُسْنِ خَلْقِهِ»^{۱۷} آن روزی که برده‌داری رواج داشت فرمود من تعجب می‌کنم مردم پول می‌دهند برده می‌خرند اما اخلاق به کار نمی‌برند که آزادگان را بخزند چه کسی است که نسبت به ما احسان بکند و ما شیفته او نشویم؟! همه ما همین حالت را داریم خجالت می‌کشیم گاهی هم گریه می‌کنیم گاهی عذرخواهی می‌کنیم گاهی

۱۶. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۱۷. فقه الرضا (علیه السلام)، ص ۳۵۴.

نامه می نویسیم همه ما این طور هستیم دیگر خب این سرمایه در درون همه ما هست فرمود شما با اخلاق می توانید جامعه را ترم بکنید. این آیه پیامش این نیست که با بد بکنید (يك) پیامش این نیست که بدی را با خوبی جبران بکنید (دو) پیامش این است که بدی را با بهترین روش درمان کنید (سه) ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ نه «بالتی هی الحسنّة» ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾^۱

«و الحمد لله ربّ العالمين»

۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۶.